

بازخوانی رسمیت یافتن تشیع در ایران عهد اولجایتو

دکتر آذر آهنچی / مهدی عبادی

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران / دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران

چکیده

در اواسط دوره حکومت اولجایتو (حک ۷۰۳-۷۱۶ق) که در نتیجه مجادلات مذهبی دو گروه عمده اهل سنت، حنفی و شافعی، مغولان ایران در آستانه رویگردانی از اسلام و مسلمانی بودند، تشیع نقش تاریخی مهمی بر عهده گرفت و با گرویدن اولجایتو به مذهب تشیع (۷۰۹ق)، از تجدید آیین‌ها و سنن مغولی در ایران ممانعت شد. حضور فعال و مؤثر تشیع در عرصه مذهبی ایران در این برهه از زمان، علاوه بر اینکه به نفع اسلام و مسلمانان تمام شد، این فرصت را برای شیعیان فراهم آورد تا جامعه ایران را بیش از پیش با عقاید مذهبی خود آشنا سازند. اگرچه رسمیت تشیع پس از اولجایتو استمرار نیافت، اما تأثیر بسیاری در تحولات مذهبی ایران در ادوار بعد برجای گذاشت که برآیند آن، رسمیت و تثبیت تشیع در عهد صفوی بود.

کلیدواژه‌ها: تشیع، ایران، رسمیت یافتن، اولجایتو، ایلخانان.

مقدمه

رسمیت یافتن تشیع در ایران عهد اولجایتو، مشهور به سلطان محمد خدابنده (حک ۷۰۳-۷۱۶ق)، که برآیند و نتیجه تحولات مختلف سیاسی، اجتماعی و مذهبی مختلف در جامعه ایران پس از استیلای مغول بود، نقطه عطفی در تاریخ مذهبی این سرزمین به شمار می‌رود. این پدیده، به‌رغم اینکه منجر به فراگیری و تثبیت تشیع در ایران نشد، اما به عنوان نماد رشد گرایش‌های شیعی این دوره، در تحقیقات جدید، از جنبه‌های مختلف بررسی شده است؛ با وجود این، در این مطالعات، برخی از ابعاد مهم آن، مانند مدت زمان رسمی‌بودن تشیع در دوره مورد بحث و نیز زمان چگونگی ساماندهی مقاومت‌های سیاسی - اجتماعی اهل سنت در مواجهه با آن، مبهم و شاید از جهاتی مغفول مانده است؛ از این رو در پژوهش حاضر سعی شده است ضمن بازخوانی این پدیده تاریخی - مذهبی، تا حد امکان به این سؤالات جواب داده شود: حضور فعال تشیع در عرصه سیاسی و مذهبی ایران، در این دوره، چه تأثیری در روند تحولات حیات دینی و مذهبی این سرزمین داشت؟ طول دوره رسمیت تشیع در این دوره چند سال بود؟ آیا چنان که برخی منابع همسو با تسنن روایت کرده‌اند، این دوره بیش از چند روز به طول نینجامید؟ یا اینکه از سال ۷۰۹ق، یعنی سال رسمی‌شدن تشیع به وسیله اولجایتو تا پایان عمر این ایلخان (د. ۷۱۶ق)، همچنان مذهب رسمی باقی ماند؟ مقاومت‌های سیاسی و اجتماعی اهل سنت در مقابل این تغییر و تحول، از چه زمانی آغاز شد و به وسیله چه کسانی و با چه اشکالی ساماندهی شد؟

تحولات مذهبی اوایل عهد اولجایتو (۷۰۳-۷۰۹ق)

در دوره حکمرانی ایلخانان غیرمسلمان (۶۵۶-۶۹۳ق)، پس از مرگ هر ایلخان، رقابت شدیدی میان صاحبان ملل و ادیان در می‌گرفت و هر یک از این گروه‌ها

تلاش می‌کردند با متمایل کردن ایلخان جدید به آیین خود، زمینه برتری آیین‌شان را فراهم کنند. در چنین شرایطی بود که زمینه برای رونق ادیان مختلف، مانند بودا، مسیحیت و یهود هرچند برای مدتی کوتاه فراهم شد (برای اطلاع در این باره رک. به: عبادی، ۱۳۸۷، ص ۶۶-۷۶)؛ ولی همزمان با روی کار آمدن غازان که اسلام در قلمرو ایلخانی دین رسمی اعلام شد (۶۹۳ق)، این کشمکش‌ها صورت دیگری به خود گرفت و رقابت فرق و مذاهب اسلامی با همدیگر، جایگزین رقابت ملل و ادیان شد. سراسر دوران سلطان محمد خدابنده (اولجایتو) آکنده از این کشمکش‌ها بود (بیانی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۴۷۶)؛ در این میان یک بار نیز شیعیان موفق شدند با متمایل کردن اولجایتو به مذهب تشیع، او را به این مذهب در آورند و در پی آن این مذهب، در قلمرو ایلخانی به عنوان مذهب رسمی اعلام شد. برتری کوتاه‌مدت تشیع که برآیند تحولات سیاسی، اجتماعی و مذهبی بود، مبین این واقعیت است که در نتیجه تلاش شیعیان، در شرایط عمومی بعد از استیلای مغول، تشیع تا بدان حد قدرت یافته بود که برای نیل به برتری مذهبی، با مذهب تسنن رقابت می‌کرد.

اولجایتو برادر غازان، در زمان حیات وی، حاکم خراسان بود (القاشانی، ۱۳۴۸، ص ۹۶ / القطبی الاهری، ۱۳۸۳، ص ۲۲۹ / ابن‌خلدون، ۱۴۰۸ق، ج ۵، ص ۶۱۷-۶۱۸) و پس از اطلاع از مرگ برادر، خود را به آذربایجان رساند و زمام امور را در دست گرفت (۱۵ ذی‌الحجه ۷۰۳ق) (القاشانی، همان، ص ۲۴). ایلخان جدید از کودکی تا زمامداری، چند بار تغییر دین داده بود که معمولاً با تعویض اسم هم همراه شده بود (Morgan, 1995, VIII, P.169). به هنگام تولد نام «اولجایتو» بر او نهادند که به معنی خوش‌یمن بود (القاشانی، همان، ص ۱۶). مادر مسیحی او، اوروک‌خاتون، در کودکی او را غسل تعمید داد و نام نیکولا بر او نهاد (براون، ۱۳۲۷، ص ۴۹-۵۰). به دنبال یک بیماری، بنا بر عقاید خرافی مغولی، برای دفع چشم‌زخم، به او «خربنده» گفتند (القاشانی، همان،

ص ۱۷) و سپس به هنگام جلوس بر تخت ایلخانی، به او «اولجایتو سلطان» (همان) و «سلطان محمد خدابنده» (رشیدالدین، ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۲) اطلاق کردند.

از آنجا که لفظ خربنده که پیش از این به او گفته می‌شد، در خور شخص ایلخان نبود، در صدد توجیه آن برآمدند و با استفاده از حروف جمل (ابجد) معنی «سایه» خاص آفریننده» را برای آن درست کردند (همان، ج ۱، ص ۵).

از آنجایی که اولجایتو مذهب حنفی داشت، نفوذ حنفی‌ها در دستگاه حکومتی، افزایش قابل توجهی یافت و بسیاری از مناصب در اختیار آنان گرفت و به گفته قاشانی «چنانک رسوم عادت اصحاب مذاهب باشد، در مذاهب و عقیدت دیگران قح و طعن می‌کردند» (القاشانی، ۱۳۴۸، ص ۹۶-۹۷)؛ علاوه بر این، از آنجا که اولجایتو تمایل زیادی به مذهب سنت و جماعت پیدا کرده بود، به دستور او اسامی خلفای راشدین را بر سکه‌ها ضرب کردند (حافظ ابرو، ۱۳۵۰، ص ۲۳۷ / ابن‌خلدون، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۶۱۹). با وجود اینکه تسنن در دوره غازان هم رسمیت داشت، سکه‌های با شعایر سنی از او به دست نیامده است. سکه‌های بر جای مانده از دوره او فقط شعار «لا اله الا الله - محمد رسول الله» دارند (ر.ک به: ترابی طباطبایی، ۱۳۵۳، ص ۱۲-۱۹). این مسئله، سیاست غازان مبنی بر تمایل وی برای سیادت بر همه مسلمانان اعم از شیعه و سنی را تأیید می‌کند؛ چنان که او بنا بر مصالح سیاسی اظهار تسنن می‌کرد و در عمل گرایش‌های شیعی نیز نشان می‌داد که از آن جمله می‌توان به زیارت قبور ائمه شیعه و بنای دارالسیاده‌ها در تبریز، اصفهان، شیراز، بغداد و شهرهای دیگر توسط وی اشاره کرد (رشیدالدین، ۱۳۳۸، ج ۲، صص ۹۵۲ و ۹۸۵)؛ چه اینکه گزارش‌هایی هم درباره ضرب سکه به اسم ائمه شیعه به وسیله او وجود دارد (رشیدالدین، ۱۳۵۸، ص ۲۸۵-۲۸۶).

اولین بار که شعایر سنی در سکه‌های دوره ایلخانی ظاهر می‌شود، بنا بر فهرستی که ترابی طباطبایی از سکه‌های این دوره ارائه داده، در دوره اولجایتو است (ترابی طباطبایی، ۱۳۵۳، ص ۲۰).

خواجه رشیدالدین که بر خلاف اولجایتو، مذهب شافعی داشت، از قدرت و نفوذی که حنفی‌ها در این زمان یافته بودند، ناخشنود بود؛ اما برای رعایت احترام سلطان آن را اظهار نمی‌کرد (حافظ ابرو، همان). عاقبت راه چاره را در این دید که یکی از عالمان شافعی به نام مولانا نظام‌الدین عبدالملک مراغه‌ای را که بزرگ‌ترین عالم شافعی زمان بود، وارد دستگاه ایلخانی نماید. با مساعدت رشیدالدین، اولجایتو قاضی‌القضاتی سراسر قلمرو ایلخانی را به نظام‌الدین مراغه‌ای واگذار کرد (هشتم رمضان ۷۰۷ق) (القاشانی، ۱۳۴۸، صص ۷۶ و ۹۶ / مستوفی، ۱۳۳۹، ص ۷۱۱) و این عالم شافعی از لحاظ مقام و مرتبه، بر همه حنفی‌های دربار پیشی جست. با حضور خواجه رشیدالدین و ورود نظام‌الدین، کفه ترازوی قدرت در دربار اولجایتو به نفع شافعی‌ها سنگین شد. نظام‌الدین در جلسات بحث و مناظره بین مذاهب اسلامی که در حضور اولجایتو برگزار می‌شد، بارها بر علمای حنفی پیروز شد و در نتیجه مساعی او و حمایت‌های رشیدالدین، اولجایتو مذهب حنفی را رها کرد و به مذهب شافعی گروید (القاشانی، همان، ص ۹۶)؛ بدین ترتیب از قدرت و نفوذ حنفی‌ها تا حدود زیادی کاسته شد و جایگاه پیشین خود را از دست دادند (همان، ص ۹۷).

در شرایطی که برتری شافعی‌ها در دربار ایلخانی همچنان رو به افزایش بود، پسر صدر جهان بخارایی که از عالمان بزرگ حنفی بود، به دیدار اولجایتو آمد. حنفی‌ها که از پیشی گرفتن شافعی‌ها به واسطه حضور نظام‌الدین مراغه‌ای بسیار نگران بودند، از این عالم حنفی یاری خواستند (اواخر ۷۰۷ق)؛ بدین ترتیب زمینه مناظره و در واقع مشاجره دو عالم بزرگ حنفی و شافعی در دربار ایلخانی فراهم آمد؛ مشاجره‌ای که می‌توان به آن عنوان نزاع و ستیز فرق تسنن داد.

پسر صدر جهان بخارایی بعد از ادای خطبه‌های نماز جمعه و در حضور اولجایتو، رو به نظام‌الدین کرد و با لحنی تمسخرآمیز یکی از مسائل نکاح در فقه شافعی را

مطرح کرد؛ به دنبال آن نظام‌الدین نیز دست به اقدام متقابلی زد و دو طرف به بازگو کردن قبایح مذاهب همدیگر پرداختند که سرانجام، بحث به توهین به اسلام کشید و این امر اولجایتو را سخت برآشفته (برای تفصیل مناظرهٔ پسر صدر جهان بخارایی با نظام‌الدین مراغه‌ای ر.ک به: همان، ص ۹۵-۱۰۰). ذکر قبایح و فضایح مذهبی از سوی دو عالم برجستهٔ حنفی و شافعی که بیشتر با هدف برتری بر همدیگر ایراد شد، از نظر حاضران مغول، به حساب اسلام و مسلمانی گذاشته شد؛ چنان که قتل‌گشاه یکی از فرماندهان برجستهٔ مغول با مشاهده این وضع به سخن درآمد و گفت: «این چه کاری بود که ما کردیم و یاساق و ییسون [احکام و قوانین] چنگیزخان را بگذاشتیم و به دین کهنه عرب درآمدیم که به هفتاد و اند قسم موسوم است و اختیار همه این دو مذهب بدین فضاحت و رسوایی که در یکی با دختر نکاح و در دیگر با مادر و خواهر زنا جایز است و نعوذ بالله باشد از هر دو! ما با یاساق و ییسون چنگیزخان رجوع می‌نماییم» (القاشانی، همان، ص ۹۷-۹۸).

بازتاب این نزاع و ستیز، این بود که مغولان که غالباً از روی اجبار و به تبعیت از غازان مسلمان شده بودند، شروع به تمسخر مسلمانان و اهانت به اسلام کردند؛ از سوی دیگر این مشاجره، اولجایتو را با تردیدی جدی دربارهٔ اصل مسلمانی و حقانیت دین اسلام روبرو ساخت؛ در این میان کشته شدن چند تن از همراهان اولجایتو بر اثر صاعقه در کوشک غازانی گلستان، به هنگام بازگشت او از ارژان به سلطانیه، بهانه به دست امرای ناراضی و بخشیان (راهبان بودایی) داد تا وقوع این حادثه را ناشی از شومی اسلام و مسلمانی جلوه دهند و با این کار به تردید و دودلی اولجایتو، بیش از پیش دامن بزنند (همان، ص ۹۸-۹۹).

تردید و دودلی دربارهٔ اسلام در دربار اولجایتو سه ماه به طول انجامید و در این مدت خرافات دین شمنی (آیین قدیمی مغولان) که بر اثر تجدید تعالیم اسلام از

رونق افتاده بود، بار دیگر به رغم مخالفت مسلمانان، رواج یافت (حافظ ابرو، همان، ص ۸۸). به گفته کاشانی، سلطان همواره به اطرافیان خود اظهار می کرد در راه اسلام رنج بسیار کشیده است و نمی تواند ترک دین کند (القاشانی، همان، ص ۹۸). احتمالاً اولجایتو به این واقعیت پی برده بود که برای حکومت در جامعه ای مسلمان، دیگر نمی توان تنها بر عنصر مغول تکیه کرد. جنگ های ادوار پیش با ممالیک مصر و نیز درگیری های داخلی، قدرت مغولان (عنصر مغول) را در ایران به شدت تضعیف کرده بود (بیانی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۹۴۲). غازان که خیلی زود این واقعیت را درک کرده بود، برای برخوردار شدن از حمایت ایرانیان، اسلام آورد (ر.ک به: رشیدالدین، ۱۳۵۸، صص ۷۱-۷۲ و ۷۹ / فخرالبناکتی، ۱۳۴۸، ص ۴۵۴ / وصاف الحضرة، ۱۳۴۰، ج ۳، ص ۳۱۶-۳۱۷ / میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۵، ص ۳۸۴-۳۸۵).

می توان تصور کرد تا زمانی که اولجایتو درباره ترک اسلام، در تردید و دودلی به سر می برد، علاوه بر اعتقاد به اسلام تأملات سیاسی مذکور مانعی جدی برای برگشت به دین آبا و اجدادی مغولان بود. بی گمان اولجایتو می دانست که دیگر فردی غیرمسلمان نمی تواند بر ایران حکومت کند. در چنین شرایطی، نزاع و ستیز فرق سنی (حنفی و شافعی) زمینه برتری شیعیان را بر آنها فراهم آورد. شیعیان که در نتیجه تلاش های کسانی مانند خواجه نصیرالدین طوسی (د. ۶۷۲ق) (ر.ک به: بیانی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۵۰-۳۵۴ و ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۴۰۴-۴۰۹)، در این دوره، همواره حضور سیاسی، اجتماعی و مذهبی خود را حفظ کرده بودند و در دوره غازان تا مرز رسمیت یافتن تشیع - که دست کم در یک برهه امری قریب الوقوع می نمود - پیش رفته بودند (رشیدالدین، ۱۳۳۸، ج ۲، صص ۹۵۱-۹۵۲، ۹۸۴-۹۸۵، ۹۹۳-۹۹۴ و ۹۹۷-۹۹۸ / همو، ۱۳۵۸، صص ۲۸۵-۲۸۶ / وصاف الحضرة، ۱۳۴۰، ج ۳، ص ۳۹۰ / القاشانی، همان، ص ۹۰-۹۵ / نطنزی، ۱۳۳۶، ص ۱۵۱) از ستیز و مشاجره پیروان دو مذهب سنی و تحیر و دودلی اولجایتو درباره آنها کمال استفاده را کردند.

رسمیت‌یافتن تشیع

شیعیان که از زمان تشکیل دولت ایلخانی در ایران، به واسطه شخصیتی مانند خواجه نصیرالدین طوسی (د. ۶۷۲ق) حضور مستمر و تأثیرگذاری در عرصه سیاسی و مذهبی ایران داشتند، در این زمان هم به واسطه وجود سه شخصیت روحانی، دیوانی و سپاهی از نفوذ فزاینده‌ای در دربار اولجایتو برخوردار بودند؛ اینان عبارت بودند از: خواجه سعدالدین ساوجی که مدتی وزارت اولجایتو را بر عهده داشت؛ طرمطاز امیر مغولی و سیدتاج‌الدین آوجی (یا آوی) عالم معروف که توسط وزیر وارد دستگاه ایلخانی شده بود و پیوسته اولجایتو را به قبول تشیع تشویق می‌کرد (مستوفی، ۱۳۳۹، ص ۶۰۸/حافظ ابرو، ۱۳۵۰، ص ۴۸-۵۱/الصفدی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۱۳۰).

شیعیان با استفاده از این فرصت، در صدد برآمدند اولجایتو را به قبول مذهب خود وا دارند. برای تحقق این اندیشه، امیر طرمطاز نامزد شد. او فردی مغولی و پیرو مذهب شیعه بود. وی در ری و در میان شیعیان بزرگ شده بود و از این رو مذهب تشیع داشت (شوشتری، ۱۳۷۶ق، ج ۲، ص ۳۵۶). مطابق منابع، طرمطاز با استفاده از تردید و دودلی اولجایتو دربارهٔ تسنن، او را با تشیع آشنا کرد و ضمن عرضه کردن این مذهب به سلطان گفت: «برادر تو ا عقل و اکمل پادشاهان و خردمندان بود. چون در مذاهب اسلامی نظر کرد، مذهب شیعه بر همه اختیار کرد [که] از جمله نقایص و قبایح پاک است». سلطان پرسید شیعه کدام است؟ او پاسخ داد: «آن که به رفض مشهور است». سلطان که در نتیجه تبلیغات سوء از رافضیگری هراسناک بود، بر وی بانگ زد و گفت: «ای بدبخت! می‌خواهی مرا رافضی سازی؟» طرمطاز برای تقریب ذهن اولجایتو، معرفی تشیع را از مسئلهٔ جانشینی آغاز کرد و گفت شیعه آن است که سلطنت را منحصرأ حق اروغ (خاندان) چنگیزخان می‌داند؛ در صورتی که به موجب عقاید اهل سنت هر کس حتی امرا و رعایای چنگیزخان نیز می‌توانند به این مقام ارتقا

یابند (القاشانی، همان، ص ۹۹). سپس با شمردن محاسن دیگر تشیع به اولجایتو توصیه کرد برای دوری از قبایح مذاهب سنی، به مذهب تشیع درآید.

در این اثنا که طرمطاز مشغول آماده ساختن ذهن سلطان برای پذیرش تشیع بود، سیدتاج‌الدین آوجی، به همراه تعدادی از علمای شیعه به حضور اولجایتو رسیدند و ضمن تأیید طرمطاز، به ترغیب و تشویق سلطان برای قبول مذهب تشیع پرداختند (مستوفی، ۱۳۳۹، ص ۶۰۸ / حافظ ابرو، ۱۳۵۰، ص ۱۰۱ / الصفدی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۱۳ / شوشتری، ۱۳۷۶ق، ج ۲، ص ۳۵۸-۳۵۹). با وجود این تلاش‌ها، حضور نظام‌الدین مراغه‌ای در دربار ایلخانی که در مناظرات مذهبی بر شیعیان فائق می‌آمد، مانع از آن شد که شیعیان به هدف خود دست یابند (القاشانی، همان). احتمالاً دخالت رشیدالدین نیز در عدم موفقیت شیعیان تأثیر داشت (بیانی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۴۸۵).

با وجود عدم توفیق شیعیان در این مقطع، تلاش‌های آنها زمینه را برای گروش اولجایتو به تشیع آماده ساخت و به قول قاشانی «یقین و محبت علی و اهل بیت در دل می‌کاشت و نقش دوستی ایشان بر صفحه خاطر می‌نگاشت» (القاشانی، همان). سرانجام با حضور اولجایتو در عراق و غیبت نظام‌الدین از پیش ایلخان که برای رسیدگی به اوقاف آذربایجان بدانجا رفته بود، شیعیان از این فرصت استفاده کردند و او را به زیارت آرامگاه امام علی علیه السلام واداشتند. در این محل بود که اولجایتو، مانند بسیاری از پادشاهان که در زمان اتخاذ تصمیم‌های مهم به القائنات غیبی در عالم رؤیا متوسل می‌شوند، اظهار کرد در خواب، او را هدایت کرده‌اند. شیعیان نیز با تعبیر این خواب مبنی بر مقبولیت او در نزد امام علی علیه السلام تردیدهای او را برای گرویدن به تشیع از بین بردند و او را به مذهب خود درآوردند (۷۰۹ق) (القاشانی، همان، ص ۱۰۰ / خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۱۹۱).

در این دوره، خواب‌های حاکمان و سلاطین معمولاً مصداق تمایلات سیاسی آنها بود. غازان که در صدد سیادت بر همه مسلمانان اعم از شیعه و سنی بود، در رؤیای

خود پیامبر ﷺ را در کنار ائمه شیعه مشاهده می‌کند (رشیدالدین، ۱۳۳۸، ج ۲، ص ۹۸۴-۹۸۵) و با این تدبیر در صدد جمع میان شیعه و سنی بر می‌آید؛ حال آنکه اولجایتو پس از نزاع و ستیز فرق سنی در نزد او، متمایل به ترک این مذاهب شده بود؛ از این رو در رؤیای خود تنها علی علیه السلام را می‌بیند و در این رؤیا آن حضرت باطل بودن سه خلیفه اول یا به عبارتی مذهب تسنن را به او نشان می‌دهد (رک به: رساله فواید اولجایتو، ۱۳۸۰، ص ۵۱)؛ یا در رؤیای دیگری اولجایتو می‌بیند امام علی علیه السلام در کشتی بر خلیفه دوم عمر بن خطاب غلبه پیدا می‌کند (همان، ص ۵۱-۵۲)؛ لذا به نظر می‌رسد این خواب‌ها، صرف نظر از صحت و سقم آنها، بیشتر تجلی تمایلات سیاسی - مذهبی سلاطین ایلخان (غازان و اولجایتو) بود که در قالب خواب و رؤیا بیان شده‌است.

اولجایتو پس از قبول مذهب تشیع، اطرافیان خود را به پذیرفتن این مذهب یا ترک منصب‌شان آزاد گذاشت (القاشانی، همان). تعداد زیادی از مغولان، راه سلطان را انتخاب کردند؛ البته نباید تصور کرد که همه آنها از روی اعتقاد راستین مذهب تشیع را اختیار کرده باشند. گروهی از آنها برای رعایت حال اولجایتو، به تبعیت از ایلخان به مذهب تشیع گرویدند و بسیاری از مغولان هم که به دلیل فقدان معلومات کافی از اسلام، برای آنها تسنن و تشیع تفاوت چندانی نداشت، به خواسته ایلخان گردن نهادند (همان)؛ ولی از آن میان، دو امیر بزرگ مغول، امیر چوپان و امیر ایسن‌قتلغ حاضر به تغییر مذهب خود و پذیرش تشیع نشدند. سادات و علمای شیعه که از آنان بیمناک بودند، با تمامی تلاشی که مصروف داشتند، موفق نشدند آنها را به شیعه متمایل سازند (حافظ ابرو، ۱۳۵۰، ص ۵۱ / شوشتری، ۱۳۷۶ق، ج ۲، ص ۳۵۹). سلطان نیز که به این دو فرمانده نیرومند و برجسته نیازمند بود، با آنها مخالفتی نکرد (بیانی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۶۰۴).

اولجایتو پس از قبول تشیع، دستور داد نام سه خلیفه اول از خطبه بیفتد و به جای آنها نام سه امام اول شیعیان «علی و حسن و حسین علیهم السلام» خوانده شود. در سکه‌ها نیز نام دوازده امام شیعیان را ضرب کردند. در سکه‌هایی که از دوره اولجایتو و پس از شیعه شدن وی بر جای مانده است، در کنار «لا اله الا الله - محمد رسول الله» که پیش از این نیز بر سکه‌های دوره ایلخانی ضرب می‌شد، «علی ولی الله» نیز افزوده شده است؛ همچنین نام دوازده امام شیعیان نیز در آنها دیده می‌شود (برای مطالعه درباره سکه‌های شیعی دوره اولجایتو ر.ک به: تراپی طباطبایی، ۱۳۵۳، ص ۲۰-۲۴).

علاوه بر سکه‌ها، در برخی از بناهای ساخته شده در دوره اولجایتو، از جمله بنای سلطانیه، شعائر شیعی به چشم می‌خورد (برای مطالعه تفصیلی، ر.ک به: منتظرالقایم، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۲۳۷-۱۲۵۷). اذان شیعی نیز در سراسر ایران طنین‌انداز شد و «حَیَّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ» بر آن اضافه شد (القاشانی، همان/ و صاف الحضرة، ۱۳۴۰، ج ۴، ص ۴۷۱/ حافظ ابرو، ۱۳۵۰، ص ۵۰/ میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۵، ص ۴۲۶/ خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۹۱)؛ بدین ترتیب تشیع در ایران، هرچند برای مدتی کوتاه، رسمیت پیدا کرد. این واقعه، نشانگر قدرت یافتن شیعیان در این دوره از تاریخ این سرزمین و ضعف تسنن پس از استیلای مغول است که در نتیجه تحولات ساختارهای سیاسی، اجتماعی و در نهایت مذهبی ایران پس از حمله مغول پدید آمد.

تلاش برای تثبیت تشیع

حال که اولجایتو به تشیع گرویده و شعائر این مذهب بر منابر و بر علایم حکومتی نقش بسته بود، شیعیان می‌توانستند با فراغ خاطر بیشتری به نشر و ترویج مذهب خود پردازند. حمایت شخص ایلخان از این مذهب، راه را بر علمای شیعه گشود و سلطانیه مقصد آنها شد تا با ادله کلامی و شواهد دیگر، ایمان ایلخان را به تشیع مستحکم تر ساخته، راه نفوذ علمای سنی را سد نمایند (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۳۱۶/

ترکمنی آذر، ۱۳۸۳، ص ۲۷۲-۲۷۳). بدین ترتیب مدرسه سلطانیه و مدرسه سیاره (این مدرسه، چادری بزرگ و مجهز از جنس کرباس بود که در اردوگاه‌های دوره ایلخانی تشکیل می‌شد. برای مطالعه تفصیلی مدرسه سلطانیه و مدرسه سیاره ر.ک به: وصاف‌الحضره، ۱۳۴۰، ج ۴، ص ۵۴۲-۵۴۳/کسائی، ۱۳۸۳، صص ۵۳۵ و ۵۴۵-۵۴۶/ الویری، ۱۳۸۴، ص ۱۹۴-۲۰۰/ ترکمنی آذر، ۱۳۸۶، ص ۲۲-۲۴) به کانون علما و طلاب شیعه تبدیل شد.

به دستور اولجایتو، بسیاری از علما از مناطق مختلف قلمرو ایلخانی به سلطانیه دعوت شدند که از جمله آنها جمال‌الدین بن مطهر حلّی مشهور به «علامه حلّی» (۷۲۶ق)، پسر او فخرالدین (فخرالمحققین، د. ۷۷۱ق)، جمال‌الدین ورامینی و کمال‌الدین سنجاری بودند. اولجایتو از بین علمای شیعی که به نزد او آمده بودند، علامه حلّی را به ملازمت خود برگزید تا از آن پس بیشتر اوقات خود را با علامه و به بحث و مذاکره درباره مسائل کلامی و فقهی بپردازد (ابن الفوطی، ۱۹۶۲م، ج ۳، ص ۳۱۸/ القاشانی، همان، ص ۱۰۱/ شوشتری، ۱۳۷۶ق، ج ۱، ص ۵۷۱ و ج ۲، ص ۳۶۰).

درباره نقش علامه حلّی در شیعه‌شدن اولجایتو اقوال دیگری نیز ذکر شده است. ابن بطوطه، مصاحبت اولجایتو با علامه حلّی را در دوره پیش از اسلام آوردن او ذکر کرده است: «زمانی که پادشاه عراق سلطان محمد خدابنده، در حالت کفر به سر می‌برد، یکی از فقهای رافضی امامی به نام جمال‌الدین بن مطهر مصاحب [او] بود» (ابن بطوطه، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۲۲۴). او شیعه‌شدن اولجایتو را در نتیجه تحریض و تشویق علامه دانسته است (همان، ج ۱، ص ۲۲۴-۲۲۵). این گزارش درست به نظر نمی‌رسد: مسلم است که اسلام آوردن او در زمان غازان بوده و در این زمان، اطرافیان او را بیشتر، علمای حنفی تشکیل می‌دادند و از این رو اولجایتو مانند غازان به هنگام مسلمان شدن به مذهب حنفی درآمد (برای مطالعه چگونگی اسلام آوردن غازان، ر.ک به: رشیدالدین، ۱۳۵۸ق، ص ۷۱-۷۹/ وصاف‌الحضره، ۱۳۴۰، ج ۳، ص ۳۱۶-۳۱۷/ فخرالبناکتی، ۱۳۴۸، ص ۴۵۴)؛ همچنین منابع دیگر گزارشی درباره ملازمت علامه حلّی با اولجایتو، زمانی

که هنوز به دین اسلام درنیامده بود، به دست نمی‌دهند. به نظر می‌رسد ابن بطوطه در این باره آنچه را در افواه رایج بوده، ذکر کرده است و از این رو، ماجرای اسلام آوردن اولجایتو را با شیعه شدن او در هم آمیخته است.

حکایت دیگری نیز درباره دخالت علامه حلی در تغییر مذهب اولجایتو از تسنن به تشیع، وجود دارد؛ بنابر این حکایت، اولجایتو بر همسرش خشمگین شد و او را سه طلاقه کرد. از آنجا که بنا بر قواعد فقه اهل سنت امکان ازدواج دوباره او با همسرش وجود نداشت، با راهنمایی علامه حلی به مذهب تشیع در آمد (مجلسی، ۱۳۹۸ق، ج ۹، ص ۳۰-۳۲). این حکایت در منابع دوره ایلخانی نیامده است و در تحقیقات جدید احتمال داده‌اند نخستین بار این حکایت را ملا محمد تقی مجلسی در کتاب *روضه المتقین* آورده باشد و پس از آن در منابع دیگر نقل شده است (الأمین، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۳۹۹ و ج ۸، ص ۳۱۹ / جعفریان، ۱۳۸۵، ص ۷۰۴/ قس. اشمنیکه، ۱۳۷۸، ص ۳۷)؛ از این رو به نظر می‌رسد این حکایت فاقد اصالت تاریخی است (ر.ک به: بارانی، ۱۳۸۱، ص ۶۴-۶۵). علامه حلی در مدرسه سیاره که اولجایتو دایر کرده بود، به تدریس فقه شیعی همت گماشت و به دور از تعصب و ورزی (شیخ جمال‌الدین حسن بن المطهر، هرگز بر طریق تعصب بحث نکردی و در توقیر و تعظیم صحابه رضوان‌الله علیهم مبالغت فرمودی و اگر کسی در حق صحابه کلمه بد گفتی، منع تمام فرمودی و رنجش کردی... ر.ک به: حافظ ابرو، ص ۲۳۷) برای اثبات حقانیت تشیع، به مناظره با علمای اهل سنت از جمله نظام‌الدین مراغه‌ای پرداخت (حافظ ابرو، همان، ص ۲۳۷ / شوشتری، همان، ج ۲، ص ۳۶۰). در طی این مناظرات و بحث‌ها بود که نظام‌الدین نیز به قوت ادله او اقرار نمود (خواجه نظام‌الدین عبدالملک، چون ادله جواب شیخ را شنید، گفت که قوت ادله به غایت ظاهر است، اما چون سلف بر راهی رفته‌اند و خلف جهت الجام عوام و دفع تفرقه اسلام پرده سکوت بر اظهارات ایشان پوشیده‌اند، مناسب آن است که هتک آن ستر نمایند و تظاهر به طعن و لعن ایشان نفرماید. ر.ک به: شوشتری، همان، ج ۱، ص ۵۷۱ / الشیبی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۷).

در سایه تلاش‌های علامه حلّی و موفقیت‌های او در مناظرات مذهبی، حقانیت تشیع نزد اولجایتو بیش از پیش به اثبات رسید و به قول قاشانی «در خاطر پادشاه ثابت و راسخ شد که جز علی و اهل‌بیت او از استخوان و اروغ رسول صلی الله علیه نبودند و باقی صحابه و امرا بیگانه» (القاشانی، همان، ص ۱۰۰).

اقدامات علامه حلّی برای اشاعه تشیع، تنها به تدریس فقه و عقاید شیعی و تربیت شاگردان برجسته و عالم، از جمله فرزندش فخرالمحققین (۶۸۸-۷۷۱ق)، خواهرزاده‌هایش عمیدالدین (۶۸۱-۷۵۴ق) و ضیاءالدین الاعرجی الحسینی (د. بعد از ۷۴۰ق)، جمال‌الدین ابوالفتوح بن علی آوی، شرف‌الدین حسین بن محمد بن علی علوی حسینی طوسی، علی بن اسماعیل ابراهیم بن فتوح غروی، ضیاءالدین ابومحمد هارون طبرسی، محمد بن حسین بن حسن علی هرقلی، قطب‌الدین محمد (یا محمود) بن محمد بن رازی (د. ۷۶۶ق) و تاج‌الدین بن مَعْنِیّه (د. ۷۶۶ق) محدود نگشت (برای آگاهی بیشتر درباره شاگردان علامه حلّی، ر.ک به: اشمنتکه، ۱۳۷۸، ص ۴۴-۴۹ / جعفریان، ۱۳۸۵، ص ۷۲۳-۷۲۵). او نیز مانند خواجه نصیرالدین طوسی و در جهت سیاست‌های خواجه برای دفاع از عقاید شیعی، به تألیف کتاب در زمینه عقاید و کلام شیعه پرداخت که از جمله آنها *نهج الحق و کشف الصدق*، *منهاج الکرامه فی معرفه الامامه و کشف القین فی فضائل امیرالمؤمنین* است. علامه این کتاب‌ها را به نام اولجایتو نوشته و به او تقدیم کرده است (حلّی، ۱۹۸۲م، ص ۳۸/ همو، ۱۴۲۵ق، ص ۲۷-۲۹/ همو، ۱۴۱۱ق، ص ۲). بیانی علت اهدای این کتاب‌ها از طرف علامه حلّی به اولجایتو را «به شکرانه پیروزی تشیع و به رسم هدیه» دانسته است (بیانی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۶۰۴)؛ اما به نظر می‌رسد علامه در اهدای این کتاب‌ها به اولجایتو، سیاست حساب‌شده‌ای را دنبال می‌کرد. اهدای کتاب‌های اعتقادی و کلامی شیعه به شخص ایلخان، از یک سو موجب توجه بیشتر اولجایتو و سایر صاحب‌منصبان و درباریان به عقاید شیعی می‌شد و از سوی دیگر

امکان نشر این کتاب‌ها و در نتیجه عقاید شیعی را در سطح وسیعی از جامعه فراهم می‌آورد.

از شیعیان برجسته دیگر که ملازم و مصاحب اولجایتو بودند، می‌توان به سید بدرالدین، نقیب مشهد طوس اشاره کرد که با جمعی از سادات آن دیار به سلطانیه آمد و در نزد ایلخان از جایگاه مهمی برخوردار شد (شوشتری، همان، ج ۲، ص ۳۶۰). شمس‌الدین آملی نیز از شیعیان معروف این دوره است که به دعوت اولجایتو به سلطانیه آمد و به تدریس پرداخت. او مناظرات زیادی با قاضی عضدالدین ایجی داشت (همان، ص ۲۱۳-۲۱۴).

علاوه بر اینها می‌توان از خواجه اصیل‌الدین طوسی (القاشانی، همان، ص ۱۹۸) فرزند خواجه نصیرالدین طوسی، فخرالدین بهلول (ابن الفوطی، ۱۹۶۲ م، ج ۳، ص ۱۳۷)، فخرالدین ابومحمد الحسن بن محمد بن الحسن بن ابی زید العلوی الحسینی (همان، ج ۳، ص ۱۴۹)، کمال‌الدین علی بن سعد الشرف الحسن ابن الحسین بن علی بن طواس الحسینی (ابن الفوطی، ۱۳۵۸ ق، ص ۲۲۱)، مجدالدین عباد بن احمد بن اسماعیل بن علی بن حسن بن شرف‌شاه، قاضی اصفهان در دوره اولجایتو (ابن‌عنبه، ۱۳۶۳، ص ۸۱) و صدرالدین حمزه، از نوادگان محمد بن قاسم بن [امام] کاظم علیه السلام (همان، ص ۲۲۹) نام برد.

قدرت یافتن تشیع در سایه راه یافتن بسیاری از شیعیان در دستگاه ایلخانی، علاوه بر رونق این مذهب، عاملی برای پدید آمدن جنبشی برای تألیفات عقیدتی و کلامی در میان علمای شیعه شد. علمای شیعه در این دوره کتاب‌های بسیاری در دفاع از عقاید شیعی و رد عقاید مخالفان به رشته تحریر در آوردند و زمینه را برای برتری این مذهب در آینده فراهم کردند (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۳۱۷). از برجسته‌ترین این آثار می‌توان به *الابحاث المفیده فی تحصیل العقیده، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، الالفین الفارق بین الصدق و المین، الباب الحادی عشر فیما يجب علی المکلفین من معرفة*

اصول‌الدین و کشف‌المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، از تألیفات علامه حلی یاد کرد (برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک به: الویری، ۱۳۸۴، ص ۱۴۱-۱۴۹).

از مشخصه‌های بارز دوره اولجایتو، رواج بازار مناظره‌های مذهبی در میان پیروان مذاهب اسلامی بود. علاقه زیاد اولجایتو به این نوع بحث‌ها موجب شده بود تا بسیاری از علمای مذاهب مختلف اسلامی را در دربار خود گرد آورد. این بحث‌ها و مناظره‌ها تنها به دربار اولجایتو محدود نماند و بنا بر سخن مشهور «الناس علی دین ملوکهم» دامنه آن به میان مردم عادی نیز کشیده شده بود. در هر کوی و برزن نیز این نوع بحث‌ها جریان داشت و هر گروه در صدد بود حقانیت آیین خویش را به اثبات برساند (و علما گفته‌اند که خوی رعیت از سیرت پادشاه مستفاد است... و به چاغ[زمان] این پادشاه بزرگوار و سلطان جهاندار و خان کامکار[به] مباحث علوم دینی و طلب دانش‌های یقینی و دین‌پروری... از درگاه آسمان مثال به جای صدای تپیره[دهل] و صوت و طنین کوس و نقاره نعره مباحثات علوم عقلی و فنون و مناظرات نقلی است... و به کشف حقایق اصیلین همواره مردم در آشوب درس و تکرار و بحث و استفسار دین یقین و شرع مبین باشند. ر.ک به: القاشانی، همان، ص ۱۰۶-۱۰۷).

با انعکاس بحث‌ها و مناظره‌های مذهبی دربار در میان مردم - که در این دوره با برتری علمای شیعی همراه بود - زمینه مساعدی برای نشر عقاید شیعی در سراسر ایران فراهم شد. عقاید شیعی که پیش از این به علت نفوذ فراوان تسنن و علمای سنی، از سوی مردم به عنوان شجره ممنوعه نگریسته می‌شد، با پشتوانه سیاسی، در میان مردم رواج می‌یافت. اگرچه رواج اعتقادات شیعی در میان مردم، منجر به تغییر مذهب سریع آنها نگشت، حداقل نگرش منفی پیشین آنها را نسبت به تشیع و شیعیان تا حدود زیادی تعدیل کرد و موجب شد برخی از عناصر اعتقادی شیعه، مانند حبّ اهل‌بیت، بیش از پیش نزد آنها تقویت گردد (حافظ ابرو، همان، ص ۲۳۷).

مخالفت اهل تسنن با رسمیت یافتن تشیع

در طول نیم قرن (۶۵۶-۷۰۹ق)، تحولات سیاسی و اجتماعی به گونه‌ای رقم خورد که زمینه را برای رشد و برتری تشیع در ایران فراهم کرد، تا جایی که در این زمان تشیع مذهب رسمی دستگاه ایلخانی نیز به شمار می‌رفت. روشن است که استمرار این وضعیت برای اهل سنت قابل تحمل نبود و پیروان مذهب تسنن نمی‌توانستند شاهد به خطر افتادن جایگاه و کیان مذهب خود در ایران باشند؛ از این رو در صدد مقاومت در برابر نفوذ رو به تزاید تشیع برآمدند. از آنجا که حضور صاحب‌منصبان بانفوذ شیعه و علمای برجسته و مبرّز شیعی، مانند علامه حلی در دستگاه ایلخانی، مانع بزرگی بر سر راه برتری علمای سنی در مناظره‌های مذهبی بود، مقاومت اهل سنت از قالب بحث‌ها و مناظره‌های مذهبی در دربار ایلخانی، به مقاومت سیاسی و اجتماعی تغییر شکل داد؛ بدین صورت که از یک سو امرا و صاحب‌منصبان صاحب‌نفوذ سنی دربار ایلخانی برای تضعیف جایگاه و حذف صاحب‌منصبان مقتدر شیعی، دست به تلاش‌هایی زدند و از سوی دیگر پیروان تسنن در شهرهای بزرگ، تحت تأثیر علمای سنی با سیاست مذهبی اولجایتو که تشیع را مذهب رسمی قرار داده بود، به مخالفت برخاستند. با این مقاومت‌ها که به صورت همزمان و هماهنگ از سوی جامعه تسنن (صاحب‌منصبان، علما و مردم سنی) انجام گرفت، شرایط تا حدودی به سود اهل سنت رقم خورد و تثبیت تشیع در ایران حدوداً تا دو قرن دیگر به تأخیر افتاد.

صاحب‌منصبان سنی دربار اولجایتو مانند خواجه رشیدالدین، می‌دانستند نیروگرفتن تشیع در این دوره، در سایه تلاش‌های کسانی مانند سعدالدین ساوجی، سیدتاج‌الدین آوجی و علامه حلی امکان‌پذیر شده است (مستوفی، ۱۳۳۹، ص ۶۰۸). سعدالدین در وزارت شریک رشیدالدین بود و تاج‌الدین نیز مقام نقابت علویان سراسر قلمرو ایلخانی را بر عهده داشت (القاشانی، همان، ص ۱۳۱). به واسطه وجود این

دو بود که علمای برجسته شیعی، مانند علامه حلّی در دربار ایلخانی حضور یافته، با برتری یافتن بر علمای سنی، موجب برتری مذهب شیعه بر سنت شده بودند (شوشتری، ۱۳۷۶ق، ج ۲، ص ۵۷۱).

صاحب‌منصبان سنی برای از میان برداشتن سعدالدین ساوجی و سیدتاج‌الدین آوجی مسائل مالی را به میان کشیدند. آنها رقبای خود را به فساد مالی متهم کردند (حافظ ابرو، ۱۳۵۰، ص ۹۵-۹۸/الصفدی، ۱۴۲۰ق، ج ۴، ص ۱۴۸). همزمان با این دسیسه‌چینی‌های درباری و دیوانی علیه شخصیت‌های بانفوذ شیعی، مخالفت مردم بعضی از شهرها با سیاست‌های مذهبی اولجایتو، به‌خصوص شهرهای بزرگی چون بغداد، شیراز، اصفهان نیز با رسمیت یافتن مذهب تشیع آغاز شد (ابن بطوطه، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۲۲۵).

نکته‌ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد، زمان شورش مردم این شهرها علیه رسمی‌شدن تشیع است. ابن بطوطه زمان این شورش‌ها را قید کرده است. مطابق گزارش وی، شورش مردم شهرهای بغداد، شیراز و اصفهان، بلافاصله پس از وارد کردن نام ائمه شیعه اثنی‌عشری در خطبه و سکه صورت گرفت (همان). این گزارش تقریباً مورد قبول برخی از پژوهشگران قرار گرفته است (رک به: ترکمنی‌آذر، ۱۳۸۳، ص ۲۷۵-۲۷۶/مرتضوی، ۱۳۷۰، ص ۲۵۵-۲۵۸/بیانی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۶۰۸)؛ در حالی که بنا بر گزارش‌های مخالف و شواهد عینی، گزارش ابن بطوطه مورد تردید جدی قرار می‌گیرد. بر روی سکه‌هایی که طی سال‌های ۷۰۹-۷۱۴ق به نام اولجایتو ضرب شده است، شعارهای شیعی همچنان به چشم می‌خورد (ترابی طباطبایی، ۱۳۵۳، ص ۲۲-۲۴). وجود این شعارها در سکه‌های دوره اولجایتو، آن هم تا سال ۷۱۴ق خلاف گزارش ابن بطوطه را ثابت می‌کند. در این باره، گزارش حافظ ابرو نیز با گفته ابن بطوطه مطابقت ندارد. به گفته این تاریخ‌نگار (حافظ ابرو)، «در سنه تسع و سبعمائه از نام صحابه [خلفای راشدین] با نام امیرالمؤمنین [علی علیه السلام] کردند و حیّ علی خیرالعمل در

اذان اظهار کردند و در تمامت ممالک اولجایتو سلطان این معنی منتشر شد؛ آلا در قزوین و مذهب شیعه رونقی و رواجی تمام گرفت» (حافظ ابرو، همان، ص ۲۳۷)؛ با این حال به گفته مؤلف تاریخ و صاف، اولجایتو در سال ۷۱۶ ق و در آخرین ساعات زندگی خود، دستور داد اسامی خلفای راشدین را مجدداً در خطبه وارد کنند (وصاف‌الحضره، ۱۳۴۰، ج ۵، ص ۶۱۶)؛ علاوه بر این، سلطان ولد فرزند جلال‌الدین رومی (مولوی)، حسام‌الدین چلبی را در سال ۷۱۵ ق به سلطانیه فرستاد تا اولجایتو را از تشیع به تسنن بازگرداند؛ اما پیش از رسیدن چلبی به پایتخت، ایلخان از دنیا رفته بود (افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۷۵۹-۷۶۱). با توجه به این ملاحظات، به‌خصوص وجود سکه‌هایی با شعارهای شیعی، مورخ به سال ۷۱۴ ق و نیز با استناد به گزارش حافظ ابرو، می‌توان نتیجه گرفت: در ابتدا مردم مقاومت چندانی در برابر رسمیت تشیع صورت ندادند؛ مخالفت‌ها از زمانی آغاز شد که صاحب‌منصبان دربار در صدد حذف شیعیان برآمدند و شیعیان جایگاه برتر خود را در دستگاه ایلخانی از دست دادند (ر.ک به: ادامه مقاله).

شورش مردم در شهرها و یا به عبارت دیگر مقاومت‌های اجتماعی علیه رسمیت‌یافتن تشیع، تا حدود زیادی اوضاع را در دربار ایلخانی به نفع صاحب‌منصبان سنی تغییر داد و قدرت تأثیرگذاری آنها را بر اولجایتو بیشتر کرد؛ از جمله خواجه رشیدالدین به اولجایتو القا می‌کرد که پادشاه شیعی نمی‌تواند بر رعایای سنی حکومت کند؛ لذا برای حفظ مقام سلطنت، ایلخان باید به مذهب رعایای خود درآید (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶، ص ۲۷۲)؛ در عین حال خواجه رشیدالدین به بدگویی از سعدالدین ساوجی در نزد اولجایتو پرداخت و او را که در قدرت‌یافتن شیعیان نقشی کلیدی داشت، به فساد مالی، همدستی با امرا و سستی در امور سپاه متهم کرد (همان، ص ۲۷۳). در نتیجه این بدگویی‌ها، اولجایتو نسبت به وزیر شیعی خود خشمگین شد؛ از سوی دیگر دوستان خواجه نیز در حضور اولجایتو به «تقبیح صورت احوال خواجه

سعدالدین» می‌پرداختند تا اینکه سلطان را نسبت به او بدبین نمودند (مستوفی، ۱۳۳۹، ص ۶۰۸)؛ از دیگر سو، مخالفت تاج‌الدین علیشاه گیلانی با سعدالدین نیز مزید بر علت شد (القاشانی، همان، ص ۱۳۱/حافظ ابرو، همان، ص ۹۵). در نهایت، این بدگویی‌ها و توطئه‌چینی‌ها مؤثر واقع شد و اولجایتو فرمان دستگیری و محاکمه سعدالدین ساوجی را صادر کرد. او در شوال ۷۱۰ق به همراه تعدادی از اطرافیانش در بغداد به قتل رسید و تاج‌الدین علیشاه گیلانی به جای وی بر منصب وزارت نشست (حافظ ابرو، همان، ص ۹۵-۹۸/خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۱۹۳). با قتل او زمینه برای حذف سیدتاج‌الدین آوجی نیز فراهم شد.

با از میان رفتن وزیر شیعی، مخالفان وی و کسانی که مقام و موقعیت‌شان با قدرت‌یافتن شیعیان تضعیف شده بود، قدم پیش نهادند و مذهب تشیع را در نظر اولجایتو تحقیر کردند (حافظ ابرو، همان، ص ۱۰۰). آنها برای برانداختن کامل نفوذ تشیع، سیدتاج‌الدین آوجی را آماج اتهامات خود قرار دادند و او را به غصب اموال سادات، قتل مسلمانان و اعمال منافی عفت متهم ساختند (وصاف‌الحضره، ۱۳۴۰، ج ۴، ص ۵۳۸/میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۵، ص ۴۳۸/خواندمیر، همان)؛ با این حال اولجایتو از قتل سادات خودداری می‌کرد. رشیدالدین برای مرتفع کردن این مشکل، با دست بردن در نسب‌نامه سیدتاج‌الدین، آن را جعلی و ساختگی نشان داد و به قول قاشانی «علوی‌گری او به دروغ تعیین کرد و به خون او رخصت داد» (القاشانی، همان، ص ۱۳۲). با این توطئه، کار سیدتاج‌الدین آوجی نیز پایان یافت و در ذی‌الحجه سال ۷۱۱ق به همراه دو پسرش شرف‌الدین و شمس‌الدین و به دست تعدادی از علویان به قتل رسید. این واقعه موجب شادی فراوان اهل سنت شد (القاشانی، همان، ص ۱۳۲-۱۳۳/مستوفی، ۱۳۳۹، ص ۶۰۸/میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۵، ص ۴۳۸-۴۳۹). به گفته ابن‌عنبه، علت دشمنی اهل سنت با سیدتاج‌الدین به این دلیل بود که از علامه حلی در پیش اولجایتو

حمایت کرد و در نتیجه همین حمایت‌ها بود که سلطان به مذهب تشیع درآمد (ابن‌عنه، ۱۳۶۳، ص ۱۸۹).

با سست شدن نفوذ سیاسی تشیع و برتری دوباره عناصر سنی در دربار، حال زمان آن فرارسیده بود که با نفوذ در اولجایتو، رسمیت مذهب شیعه را ساقط کنند؛ لذا مقاومت‌های اجتماعی در برابر این سیاست اولجایتو شدت گرفت تا جایی که در شهرهای بغداد، شیراز و اصفهان مردم از خوانده شدن خطبه به رسم شیعیان ممانعت کردند (ابن بطوطه، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۲۵ / شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶، ص ۲۷۲ / کاتب یزدی، ۱۳۶۶، ص ۷۸). زمانی که خبر این مخالفت‌ها به اولجایتو رسید، دستور داد قضات این شهرها در دربار حضور یابند (ابن بطوطه، همان). فراخواندن قضات به دربار، نشان می‌دهد سلطان می‌دانست این شورش‌ها و مخالفت‌ها در نتیجه تحریک علما و صاحب‌منصبان سنی، مثلاً همین قضات صورت گرفته است. به گزارش ابن بطوطه، قاضی مجدالدین اولین فردی بود که در قراباغ به نزد سلطان آورده شد. بنا بر این گزارش، سلطان دستور داد او را پیش سگ‌های درنده تربیت شده‌اش انداختند؛ ولی سگ‌ها برخلاف عادت معمول به مجدالدین حمله نکردند و در عوض دم خود را در پای او مالیدند. زمانی که خبر این ماجرا به اولجایتو رسید، شتابان خود را نزد قاضی رساند و به پای او افتاد و عذر خواست (همان). اولجایتو تحت تأثیر این رویداد، به حقانیت تسنن ایمان آورد؛ از این رو تشیع را فرو گذاشت و دستور داد مردم را همچنان به مذهب اهل سنت و جماعت باقی بگذارند (ابن بطوطه، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۲۶). مؤلف تاریخ جدید یزد این داستان را به مولانا نظام‌الدین اسحق، قاضی اصفهان نسبت می‌دهد؛ با این تفاوت که در داستان او، شیرها نقش حیوانات درنده را دارند (کاتب یزدی، همان).

وجود روایات متفاوت نشان می‌دهد مورخان یا مآخذ آنها، در پروراندن آن دست داشته‌اند؛ لذا فاقد اصالت تاریخی‌اند. احتمالاً این روایت‌ها به این دلیل جعل شده‌اند تا مذهب تسنن به عنوان اسلام راستین - که از سوی خدا حمایت می‌شود - معرفی

شود. مشابهت این داستان با اعتقاد اغراق‌آمیز دربارهٔ خلیفه عباسی بغداد، مبنی بر محافظت او از سوی خدا، دلیل دیگری بر ساختگی بودن آن است (رشیدالدین، ۱۳۳۸، ج ۲، ص ۷۰۶). همان طور که اهل سنت تلاش می‌کردند با بیان اینکه قتل خلیفهٔ عباسی می‌تواند موجب اخلال در نظم معمول جهان هستی شود، از حملهٔ هولاکو به بغداد ممانعت کنند (همان، ج ۲، ص ۷۰۶-۷۰۷)، با جعل و رواج‌دادن چنین داستانی در صدد بودند به مردم بیاورانند تسنن و سنن، در پناه حمایت‌های خدایند.

بررسی مسئلهٔ بازگشت اولجایتو از تشیع

دربارهٔ بازگشت اولجایتو از تشیع و قبول دگربارهٔ مذهب تسنن از سوی او، گزارش‌های مختلفی در منابع وجود دارد؛ چنان‌که پژوهشگران نیز دیدگاه‌های مختلفی در این باره ارائه داده‌اند. به گزارش ابن بطوطه (ابن بطوطه، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۲۲۶)، شبانکاره‌ای (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶، ص ۲۷۲) و کاتب یزدی (کاتب یزدی، ۱۳۶۶، ص ۷۸) اولجایتو در همان آغاز که به تشیع گروید (۷۰۹ق)، با مشاهدهٔ مخالفت مردم، از مذهب تشیع بازگشت؛ اما برخی شواهد و قراین، مبنی بر ثبات اولجایتو بر این مذهب، این گزارش‌ها را با تردید جدی روبرو می‌سازد. از جملهٔ این شواهد، می‌توان به وجود سکه‌هایی با شعارهای شیعی مربوط به سال ۷۱۴ ق و آمدن حسام‌الدین چلبی از سوی سلطان ولد به سلطانیه، مقارن مرگ اولجایتو برای برگرداندن وی از تشیع، اشاره کرد؛ علاوه بر این، علامه حلی جزء هفتم، دهم، یازدهم و سیزدهم کتاب تذکرهٔ الفقهاء خود را به ترتیب در آخر ربیع‌الاولی ۷۱۴ق، ۱۸ صفر ۷۱۵ق، سوم جمادی‌الاولی ۷۱۵ق و ۲۶ جمادی‌الاولی ۷۱۶ق، در سلطانیه نوشته است (علامه حلی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۵۴۶ و ج ۲، صص ۱۹۶، ۲۸۹ و ۴۵۲). فخرالمحققین فرزندان علامه نیز رسالهٔ معراج‌الیقین فی شرح نهج‌المسیرشدین فی اصول‌الدین را در سال ۷۱۵ق و در همین شهر به رشتهٔ تحریر در آورده است (طهرانی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۲۳۷). بدون شک، اگر

اولجایتو در این زمان از تشیع حمایت نمی‌کرد، امکان حضور علامه و فخرالمحققین در سلطانیه محقق نمی‌شد؛ همچنین اولجایتو در اواخر عمر خود، با هدف برگرداندن حمیضة بن ابی‌نمی‌حسینی، به حکومت شهر مکه، سپاهی را بدانجا فرستاد (القاشانی، همان، ص ۱۹۹-۲۰۰/ ابن‌کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۱۴، ص ۸۸). رشیدالدین، پس از مرگ اولجایتو (۲۷ رمضان ۷۱۶ق)، سپاهیان را پیش از رسیدن به مکه پراکنده ساخت و از انجام دستور ایلیخان ممانعت کرد (ابن‌عنه، ۱۳۶۳، ص ۱۴۳-۱۴۴). بنا بر تاریخ و صاف هم اعاده خطبه به نام خلفای راشدین، در آخرین لحظات عمر اولجایتو صورت گرفت (وصاف‌الحضره، ۱۳۴۰، ج ۵، ص ۳۵۴).

گزارش‌های دیگری نیز مبنی بر ثبات اولجایتو بر مذهب شیعه وجود دارد که از جمله آنها می‌توان به گزارش ابن‌کثیر (ابن‌کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۱۴، ص ۸۸) اشاره کرد؛ اما در بین پژوهشگران کسانی چون اقبال (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۳۱۸)، مرتضوی (مرتضوی، ۱۳۷۰، ص ۲۵۵-۲۵۶)، بیانی (بیانی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۶۰۹)، عباسی (عباسی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۷/ همو، ۱۳۸۱، ص ۸۴)، ترکمنی‌آذر (ترکمنی‌آذر، ۱۳۸۴، ص ۱۹۸) و خطیبی (خطیبی، ۱۳۷۳، ج ۱۰، ص ۴۵۱) بازگشتن اولجایتو را از مذهب تشیع تأیید کرده‌اند. این در حالی است که کسانی چون هانس هالم (هالم، ۱۳۸۵، ص ۱۲۷)، اشپولر (اشپولر، ۱۳۸۰، ص ۲۴۶)، شیبی (الشیبی، ۱۳۸۰، ص ۷۹-۸۰)، اشمیتکه (اشمیتکه، ۱۳۷۸، ص ۴۱) و بارانی (بارانی، ۱۳۸۱، ص ۵۹-۶۲) بر ثبات او در مذهب تشیع متفق‌اند. با وجود این گزارش‌ها و نظرهای متفاوت، می‌توان گفت: بنا بر ادله و شواهد موجود (ر.ک به: پژوهش حاضر، سطور پیشین)، تا اواخر دوره این ایلیخان، تشیع در ایران رسمیت داشته است.

اما اگر پذیرفته شود اولجایتو در اواخر عمر خود چنین دستوری را صادر کرده است، دلایلی برای این اقدام می‌توان تصور کرد. یکی اینکه: اوضاع آشفته مملکت که در پی مخالفت و شورش امرا، علما و مردم سنی‌مذهب پدید آمده بود، موجب شد اولجایتو با توجه به کم‌سن و سال بودن ابوسعید، پسر و جانشین خود، برای پیشگیری

از مخالفت‌های احتمالی با جلوس او، دستور اعاده خطبه به رسم اهل سنت را صادر کرده باشد. وقایع دوره اوایل ابوسعید نیز این نظر را تأیید می‌کند. ابوسعید در اوایل جلوس بر مسند ایلخانی با مشکلات داخلی بسیاری مانند شورش امرای مغول در گوشه و کنار قلمرو ایلخانی روبرو شد (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۵، ص ۴۷۸-۵۰۲)؛ ضمن اینکه قلمرو ایلخانی از سوی متحدان خارجی ایلخانان، مانند خانات دشت قپچاق (اولوس جوجی یا همان اردوی زرین) و اولوس جغتای در ماوراءالنهر مورد تهاجم قرار گرفت (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰، ص ۳۳۰). با این اوصاف، صدور فرمان ذکر دوباره اسامی خلفای راشدین در خطبه از سوی اولجایتو، غیرممکن به نظر نمی‌رسد؛ بدین ترتیب او می‌توانست شرایط لازم را برای سلطنت پسرش ابوسعید فراهم آورد و حمایت صاحب‌منصبان بانفوذ سنی دربار، مانند خواجه رشیدالدین فضل‌الله را جلب کند.

در تحلیلی کلی از وضع تشیع در دوره اولجایتو، می‌توان گفت: به رغم رشد چشمگیر تشیع و قدرت‌یافتن سیاسی این مذهب و رواج عقاید شیعی، هنوز زمینه‌های لازم برای پذیرفته شدن این مذهب از سوی اکثریت مردم در جامعه وجود نداشت. قلمرویی که در آن پیروان سنی اکثریتی تام داشتند و حدود هشت قرن نیز تسنن مذهب رسمی بود، تغییر مذهب کار بسیار دشواری بود (محمدی، ۱۳۷۶، ص ۱۴۱). اگرچه شیعی کردن سلطانی سنی‌مذهب و در پی آن رسمیت‌بخشیدن به تشیع، دستاورد مهمی برای شیعیان بود، اما واقعیت آن است که تشیع برای تثبیت، به حاکمی نیاز داشت که تربیت شیعی داشته باشد و با اعتقاد راستین به این مذهب - و نه از روی مصلحت - به پشتیبانی از آن پردازد؛ از سوی دیگر با وجود رواج روزافزون عقاید شیعی در جامعه و سست شدن جایگاه مستحکم ادوار پیشین تسنن، در بیشتر نقاط ایران، هنوز تسنن در نزد طبقات مختلف اجتماع نفوذ زیادی داشت و علمای سنی‌مذهب بدان حد از نفوذ در میان مردم برخوردار بودند که می‌توانستند با سازمان‌دادن مقاومت‌های اجتماعی و سیاسی، در برابر تغییر مذهب مقاومت کنند؛

از این رو به رغم فراهم بودن شرایط سیاسی مناسب، هنوز بسترهای مذهبی و اجتماعی برای تغییر مذهب، از تسنن به تشیع به طور کامل فراهم نیامده بود و لازم بود با گذشت زمان و رواج مستمر و تدریجی عقاید شیعی، شرایط برای این تحول بزرگ فراهم آید.

واکنش اهل سنت در قبال رسمیت یافتن تشیع، در قالب مقاومت‌های سیاسی، اجتماعی و مذهبی، در نهایت منجر به رسمیت دوباره تسنن در ایران و در دستگاه حکومت ایلخانی شد (ر.ک به: پژوهش حاضر، بخش مخالفت تسنن با رسمیت یافتن تشیع) و همزمان با روی کار آمدن ابوسعید (۷۱۷ق) (وصاف‌الحضرة، ۱۳۴۰، ج ۵، ص ۶۱۹/ سمرقندی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۶۰)، نام خلفای راشدین بر سکه‌های این ایلخان نقش بست (ترابی طباطبایی، ۱۳۵۳، ص ۲۵).

ابوسعید (حک. ۷۱۷-۷۳۶ق) در جایگاه آخرین فرمانروای ایلخانی (کسانی که بعد از وی، مدتی کوتاه در سلطنتیه حکومت کردند، جانشین موروثی او نبودند؛ از این رو، از خاندان سلطنتی محسوب نمی‌شوند)، بر خلاف غازان و اولجایتو، یک ایلخان کاملاً سنی بود (آهنچی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۹)؛ همچنین وجود صاحب‌منصبان سنی مقتدری مانند امیرچوپان (مستوفی، ۱۳۳۹، ص ۶۱۱-۶۱۲/ حافظ ابرو، همان، ۱۲۶)،^۱ بر نفوذ هرچه بیشتر تسنن در دربار این ایلخان می‌افزود (الشیبی، ۱۳۸۰، ص ۸۰)؛ با این حال منابع مطلبی درباره دخالت حکومت در امور شیعیان یا نزاع بین شیعه و سنی در دوره ابوسعید، گزارش نکرده‌اند (آهنچی، همان). به نظر می‌رسد بر خلاف دوره اولجایتو، در این دوره

۱. امیرچوپان از امرایی بود که در جریان انتقال قدرت از بایدو به غازان، به حمایت از غازان پرداخت؛ از این رو پس از نشستن غازان بر مسند ایلخانی (۶۹۴ق)، موقعیت امیرچوپان اعتلا پیدا کرد و در لشکرکشی‌های این ایلخان، از امرای برجسته او به شمار می‌رفت. زمانی که اولجایتو تشیع را مذهب رسمی اعلام کرد، علی‌رغم اینکه امیرچوپان از پذیرش آن خودداری کرد، همچنان مقام و نفوذ خود را حفظ کرد و حتی به مقام امیرالامرایی نیز دست یافت (ر.ک به: نبئی، ۱۳۵۲، ص ۹۰ به بعد).

آرامشی نسبی میان شیعیان و سنی‌ها برقرار بود؛ البته گرفتاری‌های سیاسی این دوره، درگیری‌های داخلی و تهاجم‌های خارجی (ر.ک به: حافظ ابرو، همان، صص ۱۲۲-۱۲۶، ۱۳۳-۱۳۷ و ۱۴۴-۱۶۰)، مانع از دخالت دولتمردان در امور مذهبی بود. با توجه به اینکه بعد از اولجایتو تشیع مذهب رسمی نبود و در نتیجه آن، از نفوذ این مذهب به شدت کاسته شد، اما شخصیت‌های شیعی مانند سیدرکن‌الدین و فرزند او سیدشمس‌الدین محمد (کاتب‌یزدی، ۱۳۶۶، ص ۱۲۸)، عضدالدین یزدی (شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶، ص ۲۸۹) و امیر بدرالدین نقیب (سمرقندی، ۱۳۷۲، ص ۸۰) در دستگاه ایلخان حضور داشتند؛ البته روشن است که نفوذ آنها به مراتب کمتر از صاحب‌منصبان شیعی دوران اولجایتو، مانند سعدالدین آوجی و سیدتاج‌الدین ساوجی بود. به رغم این اوضاع، بنیاد مذهب شیعه در ایران با مانعی جدی روبرو نشد و رواج آرام و پنهان آن، دچار وقفه‌ای نگردید و بسیاری از عناصر بنیادین اعتقادی شیعه، مانند اعتقاد به فضایل اهل‌بیت و حبّ خاندان پیامبر ﷺ و نیز اعتقاد به ظهور مهدی آخرالزمان، در میان مردم رواج می‌یافت (برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک به: عبادی، ۱۳۸۶، ص ۷۰-۱۰۲).

نتیجه

در مباحثی که در قسمت‌های مختلف این پژوهش مطرح شد، سعی بر این بود تا تصویری روشن از چگونگی رسمیت‌یافتن تشیع در دوره اولجایتو (سلطان محمد خدابنده) ارائه شده، برخی از ابعاد مهم، اما مبهم و کمتر شناخته‌شده این پدیده تاریخی، تبیین شود. اهمیت حضور فعال تشیع در این دوره، در حیات سیاسی و مذهبی این دوره و تأثیر این حضور بر روند تحولات دینی و مذهبی، از جمله اهم این مباحث بود. در عهد حکمرانی اولجایتو (حک. ۷۰۳-۷۱۶ق)، در شرایطی که نزاع و ستیز میان پیروان مذاهب حنفی و شافعی، حاکمیت سیاسی اسلام در ایران را بار

دیگر بر لبه پرتگاه قرار داده بود و مغولان در صدد روی گرداندن از اسلام و مسلمانی و تجدید حاکمیت یاسا بودند. حضور فعال و مؤثر تشیع در عرصه مذهبی ایران، در این برهه از زمان که موجب ثبات قدم مغولان بر دین اسلام شد، به طور کلی و در سطح کلان، به نفع اسلام و عموم مسلمانان تمام شد و از تجدید دوره حاکمیت یاسا در ایران و در تنگنا قرار گرفتن دگرباره مسلمانان ممانعت کرد. بدون شک این امر، دستاورد و پیروزی بزرگی برای اسلام و همه مسلمانان، اعم از شیعه و سنی بود.

نکته مهم دیگر که در این پژوهش مورد توجه جدی قرار گرفت، طول دوره رسمیت تشیع بود. با توجه به بررسی‌هایی که صورت گرفت، مشخص شد بر خلاف روایت ابن بطوطه، شبانکاره‌ای و کاتب یزدی و نیز نظر برخی پژوهشگران، بنا بر ادله و شواهد موجود، تشیع از زمان رسمی شدن آن در سال ۷۰۹ ق تا اواخر دوره این ایلخان (د. ۷۱۶ ق)، رسمیت داشت.

مسئله مهم دیگر درباره رسمیت یافتن تشیع در این دوره، چگونگی روند مواجهه جامعه تسنن با این پدیده و مقاومت‌های سیاسی - اجتماعی اهل سنت در مقابل این تغییر و تحول بود. پذیرش تشیع از سوی اولجایتو (۷۰۹ ق)، موجب شد شیعیان پشتیبان سیاسی قابل اتکایی به دست آورند. پیامد ملموس و مهم این رویداد، این بود که شیعیان می‌توانستند با فراغ خاطر بیشتری به نشر و ترویج مذهب خود بپردازند. بی‌تردید استمرار این وضعیت، می‌توانست تهدیدی برای جایگاه و کیان مذهب تسنن در ایران به شمار آید؛ از این رو اهل سنت در صدد مقاومت در برابر نفوذ رو به تزاید تشیع برآمدند.

از آنجا که حضور علمای برجسته و مبرز شیعی، مانند علامه حلی در دستگاه ایلخانی، مانع بزرگی بر سر راه برتری علمای سنی در مناظره‌های مذهبی بود، مقاومت اهل سنت از قالب بحث‌ها و مناظره‌های مذهبی در دربار ایلخانی، به مقاومت سیاسی و اجتماعی تغییر شکل داد؛ بدین صورت که از یک سو امرا و صاحب‌منصبان

بانفوذ سنی دربار ایلخانی، مانند خواجه رشیدالدین، برای تضعیف جایگاه و حذف صاحب‌منصبان مقتدر شیعی، دست به تلاش‌های نهانی زدند و از سوی دیگر، پیروان تسنن در شهرهای بزرگ مانند بغداد، شیراز و اصفهان، تحت تأثیر علمای سنی با سیاست مذهبی اولجایتو - که تشیع را مذهب رسمی قرار داده بود - به مخالفت برخاستند. با این مقاومت‌ها که به صورت همزمان و هماهنگ از سوی جامعه تسنن (صاحب‌منصبان، علما و مردم سنی) انجام گرفت، شرایط تا حدودی به سود اهل سنت رقم خورد و تثبیت تشیع در ایران حدوداً تا دو قرن دیگر به تأخیر افتاد. فراهم‌نبودن همه شرایط لازم برای تحول بنیادینی مانند پذیرش مذهب تشیع در جامعه، عامل اصلی این تأخیر بود.



منابع

۱. آهنچی، آذر؛ «بررسی عوامل تأثیرگذار در نخستین مرحله از جنبش سربداران تا تشکیل دولت»؛ مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۵۶، ش ۱۷۶، زمستان ۱۳۸۴، ص ۱۱۷-۱۳۸.
۲. ابن الفوطی، کمال‌الدین ابوالفضل عبدالرزاق؛ **تلخیص مجمع الآداب فی معجم الالقاب**؛ الدكتور مصطفی جواد؛ بغداد؛ وزارة الثقافة و الارشاد، مطبوعات مديرية احياء التراث القديم، ۱۹۶۲م.
۳. _____؛ **تلخیص مجمع الآداب فی معجم الالقاب**؛ کتاب الکاف؛ اعتنى بتصحيحه و التعليق عليه الحافظ محمد عبدالقدوس القاسمی؛ [بی‌جا]. [بی‌نا]. ۱۳۵۸/ق/۱۹۳۹م.
۴. ابن بطوطه، محمد بن عبدالله بن محمد اللواتی أبو عبدالله؛ **تحفة النظار فی غرائب الأمصار و عجائب الأسفار**؛ تحقیق: علی المنتصر الکتانی؛ الطبعة الرابعة، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۵ق.
۵. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد؛ **دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر**؛ تحقیق خلیل شحادة؛ الطبعة الثانية، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۸/ق/۱۹۸۸م.
۶. ابن عنبه، جمال‌الدین احمد بن علی الحسینی (ابن عنبه)؛ **الفصول الفخریه**؛ تصحیح محدث ارموی؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳.
۷. ابن کثیر دمشقی، أبوالفداء اسماعیل بن عمر؛ **البدایة و النهایة**؛ تحقیق و تدقیق و تعلیق علی شیری؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۸/ق/۱۹۸۸م.
۸. اشپولر، برتولد؛ **تاریخ مغول در ایران**؛ ترجمه محمود میر آفتاب؛ ج ۷، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
۹. اشمنتکه، زابینه؛ **اندیشه‌های کلامی علامه حلی**؛ ترجمه احمد نمایی؛ مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۸.
۱۰. افلاکی، شمس‌الدین احمد؛ **مناقب العارفين**؛ به کوشش تحسین یازجی؛ ج ۲، آنقره: انجمن تاریخ ترک، ۱۳۶۲.
۱۱. اقبال آشتیانی، عباس؛ **تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری**؛ ج ۲، تهران: نامک، ۱۳۸۰.
۱۲. الأمين، سیدمحسن؛ **أعیان الشیعه**؛ تحقیق و تخریج حسن الأمين؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳/ق/۱۹۸۳م.

۱۳. بارانی، محمدرضا؛ «نقد و بررسی گرایش ایلخانان به اسلام و تشیع»؛ فصلنامه تاریخ در آئینه پژوهش، پیش‌شماره ۱، پاییز ۱۳۸۱.
۱۴. براون، ادوارد؛ از سعدی تا جامی: تاریخ ادبی ایران از نیمه قرن هفتم تا آخر قرن نهم هجری عصر استیلای مغول و تاتار؛ ترجمه و حواشی علی‌اصغر حکمت؛ تهران، [بی‌نا]، ۱۳۲۷.
۱۵. بیانی، شیرین؛ دین و دولت در ایران عهد مغول؛ تهران: نشر دانشگاهی، ج ۱، ۱۳۶۷، ج ۲، ۱۳۷۱، ج ۳، ۱۳۷۵.
۱۶. ترابی طباطبایی، سیدجمال؛ «سکه‌های شاهان اسلامی ایران»؛ نشریه موزه آذربایجان، تبریز: اداره کل موزه‌ها، ۱۳۵۳.
۱۷. ترکمنی آذر، پروین؛ «فعالیت سیاسی شیعیان اثنی‌عشری در ایران»؛ فصلنامه شیعه‌شناسی، ش ۱۲، ص ۱۲۵-۱۲۲.
۱۸. _____؛ «مراکز علمی ایران در دوره ایلخانان»؛ فصلنامه تاریخ اسلام، ش ۲۹، ص ۸، بهار ۱۳۸۶، ص ۷-۳۲.
۱۹. _____؛ تاریخ سیاسی شیعیان اثنی‌عشری در ایران: از ورود مسلمانان به ایران تا تشکیل حکومت صفویه؛ قم: مؤسسه شیعه‌شناسی، ۱۳۸۳.
۲۰. جعفریان، رسول؛ تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی؛ قم: انصاریان، ۱۳۸۵.
۲۱. حافظ ابرو، نورالله عبدالله بن لطف‌الله بن عبدالرشید البهدادینی (الخوانی)؛ ذیل جامع التواریخ رشیدی؛ به اهتمام خانابا بیانی؛ ج ۲، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰.
۲۲. _____؛ مجمع التواریخ السلطانیه؛ تهران: کتابخانه و موزه ملک، نسخه خطی به شماره ثبت ۴۱۶۶.
۲۳. خطیبی، ابوالفضل؛ «اولجایتو»؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر سید کاظم بجنوردی؛ ج ۱۰، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳.
۲۴. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی؛ تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر؛ تهران: کتابخانه خیتام، ۱۳۳۳.
۲۵. رساله فواید اولجایتو؛ چاپ شده به عنوان ضمیمه سلطان محمد خدابنده، «اولجایتو» و تشیع امامی در ایران؛ قم: کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۸۰، ص ۴۱-۵۴.

بازخوانی رسمیت یافتن تشیع در ایران عهد اولجایتو □ ۱۰۱

۲۶. رشیدالدین فضل‌الله؛ تاریخ مبارک غازانی؛ به سعی و اهتمام و تصحیح کارل یان، هرتفورد؛ انگلستان: شتفی‌اوستین، ۱۳۵۸ق/۱۹۴۰م.
۲۷. _____؛ **جامع التواریخ**؛ به کوشش دکتر بهمن کریمی؛ تهران: شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء، ۱۳۳۸ش.
۲۸. سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق؛ **مطلع سعیدین و مجمع بحرین**؛ به اهتمام عبدالحسین نوایی؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۲.
۲۹. شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد؛ **مجمع الانساب**؛ به تصحیح میرهاشم محدث؛ ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۳۰. شوشتری، قاضی سیدنورالله؛ **مجالس المؤمنین**؛ تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۵-۱۳۷۶ق.
۳۱. الشیبی، کامل مصطفی؛ **تشیع و تصوف**؛ ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو؛ ج ۳، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰.
۳۲. الصفدی، صلاح‌الدین خلیل بن ایبک؛ **الوافی بالوفیات**؛ تحقیق أحمد الأرناؤوط و ترکی مصطفی؛ بیروت: دار إحياء التراث، ۱۴۲۰ق/۲۰۰۰م.
۳۳. طهرانی، شیخ آقا بزرگ؛ **الذریعة إلى تصانیف الشیعه**؛ الطبعة الثانية، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
۳۴. عبادی، مهدی؛ **تشیع در آذربایجان از ایلخانان تا رسمیت یافتن شیعه در ایران**؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
۳۵. _____؛ «تأملی در تسامح مذهبی مغولان در ایران»؛ **دوفصلنامه تاریخ و تمدن اسلامی**، ش ۸، س ۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۰، ص ۶۵-۸۰.
۳۶. عباسی، جواد؛ «امرای مغول و اسلام‌گرایی در دوره مغولان»؛ **پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی**، ویژه‌نامه شماره ۳۸، تابستان ۱۳۸۲، ص ۸۷-۱۱۰.
۳۷. _____؛ «سادات در دوره مغول»؛ **فصلنامه تاریخ اسلام**، ش ۱۲، س ۳، زمستان ۱۳۸۱، ص ۷۵-۸۸.
۳۸. علامه الحلی، الحسن بن یوسف المطهر الحلی؛ **تذکرة الفقهاء**؛ [بی‌جا]. منشورات المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة، [بی‌تا].

۳۹. _____؛ **کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین**؛ تحقیق حسین درگاهی؛ تهران: [بی‌نا]، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م.
۴۰. _____؛ **منهاج الکرامه فی معرفه الامامة**؛ تحقیق عبدالرحیم مبارک؛ مشهد: المكتبة المتخصصة بأمیرالمؤمنین علی علیه السلام و عروج اندیشه، ۱۴۲۵ق/۲۰۰۴م.
۴۱. _____؛ **نهج الحق و کشف الصدق**؛ قدّم له الحجّه السید رضا الصّدر؛ بیروت: دارالکتاب اللبنانی و مكتبة المدرسه، ۱۹۸۲.
۴۲. فخرالبناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داوود تاج‌الدین؛ **روضه اولی‌الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب**؛ به کوشش جعفر شعار؛ تهران: بهمن، ۱۳۴۸.
۴۳. القاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد؛ **تاریخ اولجایتو**؛ به اهتمام مهین همبلی؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸.
۴۴. القطبی الاهری، ابوبکر؛ **تاریخ شیخ اویس**؛ تصحیح عبدالرسول خیراندیش؛ چاپ شده در کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۸۱-۸۳، ۱۳۸۳، ص ۲۲۵-۲۴۷.
۴۵. کاتب یزدی، احمد بن حسین؛ **تاریخ جدید یزد**؛ به کوشش ایرج افشار؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۴۶. کسائی، نورالله؛ **فرهنگ نهادهای آموزشی ایران**؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
۴۷. مجلسی، محمدتقی؛ **روضه المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه**؛ نمّقه و علّق علیه و اشرف علی طبعه حسین الموسوی الکرمانی و علی پناه اشتهاردی؛ قم: بنیاد فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۸ق.
۴۸. محمدی، همت؛ **گسترش تشیع امامیه در عصر ایلخانان**؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی دکتر اللهیار خلعتبری، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۶.
۴۹. مرتضوی، منوچهر؛ **مسائل عصر ایلخانان**؛ ج ۲، تهران: آگاه، ۱۳۷۰.
۵۰. مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی احمد بن نصر؛ **تاریخ گزیده (۷۳۰ق)**؛ به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۹.
۵۱. منتظرالقائم، اصغر؛ «شعایر شیعی در کتبه‌های آثار معماری دوره ایلخانی»؛ مجموعه مقالات اولین سمینار تاریخی هجوم مغول به ایران و پیامدهای آن، ج ۲، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۹ش، ص ۱۲۳۷-۱۲۵۷.
۵۲. میرخواند، محمد بن برهان‌الدین خاوندشاه؛ **تاریخ روضه الصفا**؛ ج ۵، تهران: خیام، ۱۳۳۹.

۵۳. نبئی، ابوالفضل؛ تاریخ آل چویان؛ تهران: دانش امروز، ۱۳۵۲.
۵۴. نطنزی، معین‌الدین؛ منتخب‌التواریخ معینی؛ تصحیح ژان اوبن؛ تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۳۶.
۵۵. وصاف‌الحضره، شهاب (شرف) عبدالله بن فضل‌الله استرآبادی؛ تجزیة الامصار و تجزیة الاعصار (تاریخ و صاف)؛ تهران، ۱۳۴۰ (چاپ سنگی افسست).
۵۶. الویری، محسن؛ زندگی فرهنگی و اندیشه سیاسی شیعیان از سقوط بغداد تا ظهور صفویه؛ تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۴.
۵۷. هالم، هانس؛ تشیع؛ ترجمه محمدتقی اکبری؛ قم: ادیان، ۱۳۸۵.
58. Morgan, D. O.; "ÖLDJEYTÜ"; The Encyclopaedia of Islam, New Edition, Edited by C. Bosworth, E. Van Donzel, W. P. Heinrichs and Lecomte, vol. VIII, Leiden, E. J. Brill, 1995.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی